

منابع و مآخذ تاریخ کرمان

بقلم آقای باستانی پاریزی

عضو مجله دانشکده ادبیات

الف - منابع موجود

برای نگارش تاریخ کرمان، مثل تاریخ محلی هر جای دیگری، از دو گونه منبع و مآخذ میتوان استفاده کرد، نخست تواریخ محلی و مآخذ اختصاصی که منحصرأ برای هر ناحیه نوشته شده است، دو دیگر منابع تواریخ عمومی و کلی که بهر مناسبت ذکری از تاریخ آن محل خواهد داشت.

نباید منکر شد که تواریخ محلی اغلب دقیقتر و صحیحتر و گویای واقعتهای بیشتری در کیفیت وقایع است و بدینجهت نه تنها نمیتوان منکر ارزش آن شد، بل باید تواریخ عمومی بزرگ را با این تواریخ کوچک مقابله و مقایسه کرد و اشتباهات تواریخ بزرگ را رفع نمود. فی المثل اگر کسی تواریخ محلی فارس و کرمان و یزد و خراسان و آذربایجان و لرستان و ... را بدقت بداند و بخواند؛ سپس کتبی مثل روضه الصفا یا حبيب السیر یا الکامل ابن اثیر را ببیند، متوجه خواهد شد که بسیاری از وقایع در تواریخ بزرگ نامذکور مانده و یا با اشتباه ضبط شده است.

منابع تاریخ کرمان متأسفانه چندان زیاد نیست. اصولاً در تحولات و تقلبات روزگار، که آنی این شهر از آن ایمن نبود، در آن دیار کسی نماند که بفکر نگارش تاریخ اقدامی به بسط هنر و ذوق و ادب بپردازد؛ یکی دو تن نیز اگر بدین کار دست یازیدند، ذکر گونیهای روزگار آثار آنان را از میان برد، چنانکه امروز بزرگترین منبع تاریخ کرمان یعنی بدایع الزمان، نابو اموجود است.

نگارنده در سنوات اخیر باجمالی

نی از منابع تاریخ کرمان را شناختم، و

این مقاله فصلی است از مقدمه

تاریخ کرمان نوشته شده و قریباً چاپ آن پایان

خواهد یافت.

اینک مختصری در باره معرفی این منابع درین مقاله گفتگو خواهم کرد. در اینجا در معرفی منابع تاریخ کرمان، ذکر بعض منابع را تا حدی بتفصیل آورده‌ام و در این مورد، خصوصاً شرح حال افضل کرمان ابو حامد، که باید او را پدر تاریخ کرمان و بیهقی این سامان نام گذاشت، تفصیل بیشتری خواهد آمد، چه متأسفانه قدر این مورخ بزرگ بس مجهول مانده و حتی در مقدمه عقدالعلی چاپ عامری و بدایع الازمان دکتر بیانی هم شرح حالی از او نیامده و مرحوم اقبال نیز در مقدمه المضاف فقط به معرفی کتاب پرداخته و بعلت عجله در چاپ، از تکمیل شرح حال افضل درین ورزیده‌اند... در اینجا چون نخست باید از سه کتاب عمده عقدالعلی و بدایع الازمان و المضاف الی بدایع الازمان نام ببرم تاچار ابتدا بشرح حال ابو حامد افضل کرمان به تفصیل می‌پردازم و سپس کتب او را معرفی خواهم نمود:

افضل کرمان

تاج الزمان افضل‌الدین احمد بن حامد کرمانی از فضلا و نویسندگان بزرگ و برجسته کرمان است که سه اثر نفیس و بزرگ از او باقی مانده. نام افضل کرمانی در تاریخ سلاجقه بصورت افضل‌الدین ابو حامد احمد کرمانی آمده است. از زندگانی ابو حامد کرمانی در نیمه دوم قرن ششم هجری تا حدی اطلاعی داریم، و این در زمانی است که افضل‌الدین سنین جوانی را طبعاً پشت سر گذاشته و بد منصب ندیمی و منشیگری ملوک و امرای کرمان رسیده است. از دوره اولیّه زندگانی افضل‌اطلاعی در دست نداریم، و متأسفانه شرح حال این مورخ بزرگ نیز درجائی مضبوط نیست.

افضل حد اقل تا حدود سال ۶۱۵ هجری (یعنی اوان هجوم مغول) حیات داشته است و بنا بر این اگر حداکثر عمر او را به دهشتاد سال هم برسانیم و حساب کنیم ممکن است تولد او حدود ۶۳۰ هجری یافته باشد.

افضل از یکی از استادان خود نام برده است و در حقیقت مایه اصلی فضا

ظاهرآ مشوق او در تحصیل فنون ادب فضل، ازین دانشمند دانسته است

و این استاد ظاهر آ ازنده ای قوام الدین مسعود وزیر و پدرش بوده است . افضل گوید:
 « استاد من بدیع الزمان محمد بن ابی المعالی رحمه الله علیه ملازم حضرت
 حشمت و مجاور حرم حرمت او [وزیر] بود »^۱.

افضل ظاهر آ در زمان حکومت طغرلشاه از سلاجقه کرمان (فوت = ۵۶۵ هجری)
 به مرتبه ندامت اورسیده بوده است و پس از مرگ او و اختلاف افتادن بین پسرانش
 بهرامشاه و تورانشاه و ارسالن شاه ، به ندامت پسر رشید او ارسالن شاه برگزیده شد
 و در همه جنگها و جدالها با او بود :

در خدمت او [ملك ارسالن شاه] بودیم ، وقتی او را کلمه ای خوش آمدی یا شمیری
 شنیدی ، پیش از عطا رخساره ما را قبله قبله خویش ساختی و ما آنرا منصبی بلند
 و قربتی تمام پنداشتیم ، يك شبی سیاهی که سقا، سرای بود ، مشکی از شراب
 در مجلس خانه آورد ، باوی همان لطف فرمود و چندبار طوطی لب را بزیارت
 زاغ روی آن سیاه برد . ما دانستیم که آن فضولی سگراست نه از افضال با
 اهل فضل !^۲

در سال ۵۶۰ خراجی (= ۵۶۷ ه) که لشکریان فارس بکمک ملك ارسالن برای
 دفع بهرامشاه ، کرمان را محاصره کردند ، افضل در شهر کرمان و در محاصره بوده است .
 این محاصره چندین ماه طول کشیده است که ناچار لشکریان در خارج شهر ، خانه
 و بازار و سایر وسایل فراهم کرده و ساخته بودند .

افضل گوید ، « راستی ، من بعد از دوسه ماه چون از مضیق دربندان بیرون
 آمدم و بغضای معسکر رسیدم ، پنداشتم که فردوس را به زمین فرستاده اند ،
 یا بغداد را به کرمان آورده اند . »^۳

این تقریباً قدیمترین ذکری است که از خود میکنند و این ایام سالهای اول
 اختلاف شاهزادگان سلجوقی در کرمان بوده و ظاهر آ افضل در این ایام هنوز در سلك
 منشیان اتابك محمد بزقش نیز محسوب میشده است :

۱ - عقد العلی ص ۹۲

۲ - تاریخ سلاجقه کرمان ص ۳۷

۳ - بدایع الازمان ص ۴۵

قطب‌الدین اتابک محمد بزقش [متوفی هشتم رمضان ۵۸۲ هجری] مردی حلیم خردمند عاقل بود و در آداب سپاه‌گیری کشیده عنان و دانسته . در اواخر عهد ملک طغرل ، او را منصب دادبگی دادند . . . [قطب‌الدین عاقبت اتابک شد] اگر مؤیدالدین ریجان خواست و گرنه، وهمگی کار کرمان باز وی افتاد و احوال او در ارتفاع و انخفاص ، مِرّهٔ هکذا و مِرّهٔ هکذا ... و من در خدمت او بودم و دیوان انشاء او بمن مفوض ...^۱

محمد بن ابراهیم نیز گوید: افضل‌الدین ابو حامد احمد بن حامد که معروف است به افضل کرمانی و دبیر اتابک محمد بن اتابک بزقش بوده و در محفل پسران طغرل‌شاه رتبت جلوس داشته،^۲

قطب‌الدین اتابک محمد فرزند اتابک بزقش از امرای طغرل‌شاه بود و پس از مرگ پدر به دادبگی و شهنشاهی کرمان رسید و چندی بعد از آن مقام اتابگی یافت، در ابتدای اختلافات پسران طغرل‌شاه، اتابک ابتدا با بهرام‌شاه بود ولی چندی نگذشت که بدرگاه ملک ارسلان آمد و مقام اتابگی یافت . اتابک محمد برای نجات کرمان و پیشرفت کار ملک ارسلان کوشش فراوان کرد و از هر دری مثل دربار «ایگ» و درگاه اتابک زنگی و اتابک یزد کممک خواست ولی نتیجه نداد و بالاخره با قتل ملک ارسلان آمال او ب خاک رفت . اتابک در دستگاه غزنیز مدتی فعالیت کرد ولی سودی نبخشید ، بالاخره در هشتم رمضان سال ۵۸۲ هجری در کرمان وفات کرد.^۳

در سال ۵۶۲ خراجی (= ۵۶۹ هـ) هجری بین ملک ارسلان و بهرام‌شاه در «راین» جنگ در افتاد ، لشکریان بهرام‌شاه که بیشتر از خراسان آمده بودند ، حمله کردند ولی ملک ارسلان و اتابک محمد ایستادند و بالاخره پیروز شدند و لشکریان خراسان کربختند. اما در کرمان خبر را بالعکس رسانیده بودند و مردم کرمان که به اشتباه خبر

۱- بدایع‌الزمان ص ۴۷

۲ - تاریخ سلاجقه ص ۳۶

۳ - تاریخ سلاجقه کرمان ص ۱۳۳

شکست ارسلان و اتابک محمد را شنیده بودند در وحشت افتادند و عده زیادی از رجال و معارف از شهر گریختند ، من جمله افضل ؛ خود گوید :

اصحاب دواوین اتابک ... همه عروس طرب را طلاق دادند ... و اکثر معارف و اهل هوای ملک ارسلان ، بی مرکب و توشه از شهر بیرون شدند و روی به سرحد فارس و عراق نهادند و از آنجمله یکی من بودم ، مصیبتی تازه و اضطرابی بی اندازه شب بیست و هفتم رمضان سنه ۵۶۹ هلالی در بردسیر حادث شد ... چون خبر سلامت ملک ارسلان و نصرت او رسید ، مردم را رمق باز آمد و قومی که فرار نموده بودند ، بعد از دوسه روز از مسافت مختلف باز گردیدند و روز عید فطر ملک ارسلان در شهر آمد ... ۱.

از سال ۵۷۰ بیعد ، افضل از ندمای خاس ملک شد و سال بعد که ملک ارسلان از کرمان برای جنگ با بهرامشاه متوجه جیرفت گشت افضل نیز با او بود . افضل از جیرفت سفری به بم می کند و مدتی در آنجا مهمان کوتوال بم می شود .

در اینجا افضل صریحاً مقام خود را در دستگاه ملک ارسلان بن طغرلشاه نام می برد و آن هنگامی است که ملک ارسلان از اتابک یزد کمک خواسته و در روز اول ماه دی سنه اربع و ستین و خمسمایه خراجی (= ۵۷۱ هجری) به بردسیر (کرمان) به همراه لشکریان یزد ، رسیده اند و روز پانزدهم دی عازم جیرفت شدند . افضل گوید : «ومن به نیابت دیوان انشاء در خدمت بودم ، چون بمنزل درفارد» نزول افتاد روز دیگر روی به پای عقبه نهادند و ما با جماعتی از اصحاب عمایم از خدمت رکاب باز ایستادیم و به دیهی شدیم که آنرا «سر سنگ» خوانند ، چه متیقن بودیم که لشکر یزد گذر نتواند کرد^۲ .

۱ - بدایع الازمان ص ۴۵

۲ - بدایع ص ۶۶

ملك ارسلان از این لشکر کشی نصیبی نمیبرد و ناچار پناهنده بامراء ایگک میشود و دوسه ماه در آنجا بوده است و پس از آن بالشکریان به جیرفت بازگشته اند و متوجه بردسیر شده اند، ولی افضل بسبب بیماری در جیرفت ماند و سپس بیم آمد و این در سال ۵۶۵ خراجی (= ۵۷۲ هـ) بوده است، در بیم سابق الدین علی کوتوال از او پذیرائی کرده است، خود گوید:

چون ملك از جیرفت عزم بردسیر فرمود مرا رنجگی بود و در خدمت ركاب نتوانستم بود، و مقام جیرفت متعذر شد بسبب رنجوری، در صحبت جمعی از دوستان بیم رفتیم، اول ماه رمضان بود، سی روز بر فراش بماندم و طاقت انتعاش نداشتم، و ولایت بیم حکایت از بهشت میکرد، خطه ای مشتمل بر الوان نعم و والی عادل و کاری مستقیم، بلده طایفه و رب غفور، از سابق علی انصافی شامل و سیاستی کامل، زبانها نعمت حسن ایالت او را شاکر، چون مرا خفتی حاصل آمده، بعد از عید بخدمت سابق پیوستم، عظمت بازار گاه و رفعت در گاه و قعود چشم و قیام خدم و حسن معادرات و لطف معاضرات سابق، بیادشاهی ذوشوکت مانست، فی الجمله مراعات فرمود و عطاها داد و بزرگان و زیرکان بیم، که عمرهاست که بنات افکار من میدیدند و سودای مشاهده میبختند، در اکرام من مبالغت نمودند و مرا بازخانه نمیکذاشتند و انس دل من غریب، بحسن معاشرت میجستند. ۲

بدین ترتیب افضل هم از آشوب کرمان و غوغای این سال بردسیر کناره جسته و هم بدیدار دوستان و مشتاقان خویش در بیم رسیده است ولی ظاهراً توقف او در بیم زیاد طول نکشیده است و در تابستان همین سال به بردسیر (کرمان) بخدمت ملك ارسلان بازگشته، زیرا در همین ایام که ملك ارسلان بكمك لشكر اتابك سعد زنگی به محاصره سابق علی و قلمه بیم آمده، افضل نیز به همراه او بوده است. در این لشکر کشی ملك ارسلان شکست خورده و به جیرفت فرار می کند و کیفیت فرار او

۱ - مقصود سابق الدین علی کوتوال قلمه بیم در آن زمان است.

۲ - بدایع الزمان ص ۷۳

افضل چنین مینویسد :

هول شب دست و پای مردم را چنان سست کرده بود که کسی را طاقت لجام بر سراسب کردن نبود ، امیری شبانکاره‌ای بود اورا میرحسین سرو گفتندی ، بمردی مذکور و بشجاعت مشهور ، اورا دیدم لرزه برهفت اندام افتاده بود و گریزان رخت درهم می‌آورد ، چند نوبت «سيف الجيوش» لجام او میگرفت و باز میگرددانید و میگفت ای امیر ، چون تو پهلوان لشکری که در این موقف توفص نفعائی و بر این صفت راه گریز جویی ، از دیگران چه حساب ؟ عاقبت ملک ارسلان و اتابک محمد جلگی بنگاه و خیمه‌ها و دیگهای پخته گذاشتیم و شب بنر ماشیه آمده و از آنجا روی بجیرفت نهاد [بم] .

یکی از رجال و فضلائى که با افضل مربوط بوده اند مجدالدین بن ناصح الدین بوده است . در سفرى که افضل بهم رفته بود با این مجدالدین همسفر بوده است و در وصف سرزمین بم گوید :

... من وقتى در خدمت مجدالدین بن ناصح الدین از بم می‌آمدم و در ناحیت دارزین بر بام سرای ملک نشسته بودیم و در آن دیبانه متعل و مزارع متسق و انهار مطرد نگاه میکردیم بنداشتیم بر زمین آن ناحیت بساطی زمردین گسترده اندوبه در و مرجان مرصع کرده ... زین الدین خلف بن المتوج رحمة الله با ما بود ، گفت اتفاقاًست که فارس ولایتی بزرگ است و معهور و آنرا نصف العالم میخوانند و من جمله آن ولایت دیدم ، بفلان سوگند که در همه فارس ناحیتی چون این ناحیت ندیدم ...^۱

این مجدالدین محمود ، پسر ناصح الدین ابوالبرکات بمی ، (یا رایسی) بوده است و خواجه‌ای بود معتد و معتبر و یکی از کسانی بود که کوشش داشت بین ملک ارسلان و سابق الدین علی کوتوال بم آشتی دهد ، افضل در بدایع الازمان نیز (ص ۶۸) از همین سفر خود به بم گفتگومی کند و بسا احتمال که هر دو تن مأموریت تأمین و سایل مصالحه بین کوتوال بم و ملک ارسلان را داشته‌اند .

نکته لازم بذکر اینست که مجدالدین محمود چون نتوانست مصالحه رایجائی برساند خود بوزارت ملک ارسلان برگزیده شد و هم بفکر لشکر کشی بم افتاد. این مجدالدین طولی نکشید که از وزارت معزول شد و در سال ۵۷۲ خراجی (= ۵۷۹ هجری) در طی شورش که در شهر کرمان توسط ظافر محمد امیرک روی داد [عوام] مجدالدین محمود پسر ناصح الدین ابوالبرکات را، مگر در صوره ثروت درمیدیدند، اورا کشتند و اسباب خانه بردند.^(۱)

چندی بعد قطب الدین محمد که بفارس رفته بود از اتابک زنگی کمک خواست. اتابک متوجه شد که تورانشاه در جیرفت است و شوکتی ندارد، پس بفکر تسخیر کرمان افتاد و لشکری بهمراهی تاج الدین خلیج در زمستان ۵۶۷ خراجی (= ۵۷۴ هجری) به جیرفت فرستاد. تورانشاه به بم گریخت، سابق علی از او استقبال نکرد و ای وحشت این را داشت که مبادا لشکر فارس به بم روی آورند. در این وقت نیز ظاهر افضل در بم بوده است و گوید:

«من از لشکر گاه به مهمی بشهر بم شده بودم، بر در شهرستان ایستاده، ناگاه بر سردروازه طلبی زدند و نمره بر آوردند، بترسیدم و از حال پرسیدم، گفتند اتابک زنگی بجوار رحمت حق تعالی پیوست و این بشارت وفات اوست... ساعت بساعت خبر شایعتر میشد، تاخیر از جیرفت رسید که ملک [و] اتابک محمد و لشکر باز فارس رفتند و تورانشاه و مؤید الدین باز جیرفت رفتند. ۲»

مطلبی که شایسته توجه است اینست که واقعه مرگ اتابک زنگی در بدایع - الازمان سال ۵۶۷ خراجی (= ۵۷۴ هـ) نقل شده است، و حال آنکه بر روایت حبیب - السیر و ضبط طبقات سلاطین اسلام، او در ۵۷۱ هـ و بر روایت جهان آرا در ۵۷۰ هـ. در گذشته است. و این همان وقتی است که افضل در بم بوده است. اتفاقاً چند سطر بعد در بدایع آمده است، که:

۱ - بدایع الازمان ص ۱۰۰

۲ - بدایع الازمان ص ۸۴

[قطب‌الدین محمد را پس از مرگ اتابک زندگی] در فارس رغبت مقام ننماید، بسبب وصلتی که با عزالدین لنگر (اتابک یزد) کرده بود، عزم یزد کرد، روزی چند در ریاض نعمت اوچریدو [بالشکریانی که اتابک یزد همراه او کرد] در ماه اسفند از مدینه سبع و ستین [۵۶۷ خراجی = ۵۷۴ هـ] به زرند نزول نمود،^۱ باین حساب چون حرکت قطب‌الدین محمد و رفتن او به یزد و کمک خواستن او طبعاً مدتی وقت می‌خواهد، باید که در ضبط سنه اولی یعنی واقعه مرگ اتابک تسامحی شده باشد.

از سال ۵۷۲ بیعد، آشفتگی کرمان بحد نهایت می‌رسد، امراء مورد توجه افضل اغلب پراکنده و کشته شده‌اند. قطب‌الدین محمد مخدوم او نیز سرگردان این دیار و آن سرزمین است و متأسفانه از هر جا کمک می‌جوید، نتیجه‌ای نمی‌یابد. ملک ارسلان مخدوم دیگر او نیز در همین سال ۵۷۲ کشته می‌شود، تورانشاه بر سر کار می‌آید و چون قدرتی نداشته است کار بدست نااهلان می‌افتد و تیغ کین در میان امراء و صدور و فضلاء میکشند، و شهر بدست انقلاب سپرده می‌شود:

روز سه‌شنبه سیزدهم تیرماه سنه ثمان و ستین (۵۶۸ خراجی = ۵۷۴ هـ) ترکان حمله کردند و در پیش اتابک و ملک، وزیر ظهیرالدین افزون و نصیرالدین ابوالقاسم و شهاب‌الدین کیا محمد و خواجه علی خطیب و سابق‌الدین زواره‌ای و فخر اسلام و شرف‌گوینانی را که ارکان مملکت و اعضاء ملت و انصار دولت بودند در تیغ کشیدند و یازده یاره کردند... ازین حرکت شهر بکلی بهم برآمد و ترکان در منزل مقتولان افتادند و غارت کردند.^۲

در همین ایام و احوال است که طلیمه سپاهیان و فراریان غز نیز بسرحد کرمان می‌رسد و بلای نونازل می‌شود و بقول خود افضل این لشکر، «هر مزروعی که دید به قاعده بخورد، نا بالاخره موجب قحطی عجیبی در این دوسه سال گردید. آشفتگی اوضاع و نابسامانی زندگانی مردم کرمان و قتل دانشمندان و فضلاء

۱ - بدایع‌الازمان ص ۸۴

۲ - بدایع‌الازمان ص ۸۶

وزراء؛ که درین ایام سنت شده بود، و خصوصاً قحطی عجیبی که در سال ۵۷۷ هجری در کرمان روی داد موجب مهاجرت افضل شد. افضل خیال داشت بخراسان برود ولی چنانکه خواهیم دید موفق نشد و به کوبنمان رفت و سپس به یزد مهاجرت نمود.

نکته‌ای که باید بدانیم اینست که افضل در طی چندین سال ندیمی پادشاه و سمت منشی گری و نزدیکی بدربار؛ برخلاف سایر نزدیکان؛ بهیچوجه اندوخته‌ای نداشته و درحقیقت بپاکدامنی و پاک‌کمی تمام روزگار گذرانیده است؛ بطوریکه هنگام حرکت به یزد مجبور شده است چارپایان و اموال مختصر خود را بفروشد و وسایل حرکت خود را از راه بیندازد و در بازگشت از یزد هم چنانکه خواهیم دید؛ حتی وسایل مسافرت از کوبنمان تا جیرفت را نداشته است.

نکته دیگر اینکه بقرار ظاهر؛ افراد عائله مورد تکفل او نیز زیاد بوده‌اند و ناچار برای بردن این قوم و خویشان خصوصاً عجایز؛ دچار زحمت فراوان شده‌است. افضل قبل ازین سفر؛ ملک دینار را در کوبنمان دیده و مدح او را کرده ولی بعلت اینکه هنوز کار ملک قوام نگرفته بود نتوانسته بود بدرگاه ملک وارد شود و قرب بیشتر او ظاهراً بعد از بازگشت از یزد و نگارش عقدالعلی است.

کیفیت این مهاجرت را مفصلتر بگوئیم، او در مورد سفر خود چنین گوید:

« چون دور دولت ملک طغرل‌شاه در گذشت و هواجم فتن سر بر آورد، علم و علماء را بازار کاسد شد و متاع هنر فاسد و کار تحصیل و تعلم دریای افتاد. و از جهت غلبه ترکان و کثرت امراء، نوخاسته، اهل علم رغبت بتقلد اعمال و ملامت اشغال نمی‌نمودند. و من بنده را باجملة ملوک و امراء و وزراء و اشراف اسباب مودت مؤکد بود و سوابق معرفت حاصل... چند سال در عمل انشاء امراء و وزراء گذاشتم. و چون غلامان کرمان این اقدام بی‌هنگام نمودند و بزرگان و معارف کرمان را هلاک کردند، راستی را حادثه‌ای هایل بود و بلیتی از غضب حق تعالی نازل، من بنده از آن بترسیدم و یک دوسر چهاربای که داشتم ارزان بفروختم و اگر چه تقای عیال و قلت مجال، احتمال اعتزال نمی‌کرد... یک سال از او اختیار کردم، در سنه سیمین و خمسمائه خراجی (۵۷۷ هجری) ... در کرمان

قحطی افتاد ... مردم کرمان سردرجهان نهادند . من بنده عزیزت خراسان داشتم ، چه از اطف ملک طغانشاه و تربیت او در حق اهل هنر استماع افتاده بود و در حضرت آن پادشاه مگر ذکر من بنده نیز رفته بود ، و نخست رحلتی تا کوبنان کردم تا اسباب آن سفر دراز آنجا بسازم . در کوبنان امیر عالم مجاهد الدین را دیدم ... در این باب استعانت خواستم .. گفت: ای فلان ، راه خراسان راهی دور است و ترا ثقل عیال بسیار ، و کار کرمان چنین نماند ، اگر روزی چند باما در این بادیه بسازی .. از مصلحت دور نباشد .. من بنده پنج سال در کوبنان مقیم زاویه انزوا بودم و از دریچه اعتبار نظاره روزگار رسن باز میکردم . ۱۰۰

در این سالها افضل با یکی از دانشمندان کرمان در مورد قران هفتم مکاتبه کرده بود . این دانشمند که افضل الدین با او دوستی سی ساله داشته معروف به **جمال الدوله ابو الفتح** بوده که ظاهراً در آن ایام در خراسان میزیسته است . افضل با او مکاتبه و مراد داشته ، در وقتی که اصحاب نجوم در زمان سلطان سنجر پیش بینی طوفان (سال ۵۸۲) کردند و طوفان روی نداد و حتی انوری نیز که در این باب رأی داده بود دچار استهزا گردید ، افضل کرمانی نیز در این باره به جمال الدوله ابو الفتح مکاتبه کرده است و خود گوید :

« جمعه اصحاب نجوم اتفاق نمودند که چون قران هفتم بگذرد در قران هشتم سیارات هفتگانه در برج میزان جمع میشوند و بحساب قران در برج سنبله می باید ، و حکم کردند که این اجتماع سیارات در برج میزان موجب خرابی عالم است و اکثر عمارات بیاد و زلزله بر خیزد ، و درین باب مبالغت کردند و حال کرمانیان از دیگر مواضع بترسیدند ، بحکم آنکه طالع کرمان میزانت . من ازین معنی کشف میکردم و بفضل جهان که سابقه معرفتی افتاده بود می نوشتم و از حقیقت آن می پرسیدم ، و بزرگی از کرمان در خراسان است ، او را جمال الدوله ابو الفتح گویند و درین علم انکشت نمایست و بامن دوست سی ساله . چند نوبت درین باب بوی نوشتم و آنچه فضلاء خراسان درین قران حکم کرده اند باز جستیم . وقتی فصلی که فرید نسوی نوشته بود و ابطال احکام انوری کرده بفرستاد ،

من بآن فصل خرم شدم و نسغت آن بدوستان اطراف فرستادم ، پس جمال الدوله از علم خویش بمن نوشت ، حکم باد که کرده اند رمزی است ، و حکما بدان تقاب احوال عالم و انقلاب ممالک خواسته اند و دلیل بروی آنکه بعد از قرآن هفتم در کرمان قومی دیگر باشند . سخن آن فاضل فال ناطق و الهام صادق آمد . ۱

و مقصود افضل ازین فال ناطق ، اضمحلال دولت آل سلجوق و روی کار آمدن ملک دینار غزبوده است . چه بسا همین پیش بینی موجب تأیید خیال مهاجرت افضل از کرمان شده باشد .

در همین احوال بوده است که ملک دینار غز ، ظاهراً بنا بدعوت امیر مجاهد الدین کوبنانی ، بطرف کرمان روی می آورد (رمضان ۵۸۱) و به راور و زرنند وارد می شود .

در سال ۵۸۱ هـ . که ملک دینار به فتح قلعه راور موفق می شود ، تیری بچهره ملک دینار می خورد و او را مجروح میسازد ، ملک دینار بدست خود تیر را از چهره بیرون کرده و بینداخت ، ولی پیکان در گونه چپ او نزدیک چشم بماند ، افضل که در این وقت در کوبنان بوده این دو بیتی را گفته و به راور فرستاده است :

تیری که بدو داه عدو پاسخ شاه
آمد به نظاره رخ فرخ شاه
و آورد کلید قلعه و پیش کشید
شکرانه بوسه ای که زد بر رخ شاه ۲

ظاهراً این شعر مورد توجه ملک دینار قرار گرفته و موجب میشود که افضل را به راور بخواند تا او را ملاقات کند . این ملاقات چند روز بعد از فتح قلعه ، و شاید بمعرفی مجاهد الدین کوبنانی که از انصار ملک دینار بوده ، صورت گرفته است ، و خود گوید :

«ومن بنده بیک دو مجلس دربار گاه اعظمش [ملک دینار] آن حلاوت بیان و طلاقت زبان دیدم که از آن تعجب کردم . « درین ملاقات یکی از هنرمندان راور

۱ - عقدالعلی ص ۱۷

۲ - عقدالعلی ص ۲۳

یعنی جمال‌الدین ابوبکر خواننده نیز با افضل همراه بوده است و خود گوید :
 « چون بخدمت بارگاه اعلیٰ پیوستم به راور ، مقری جمال‌الدین ابوبکر ، که وارث مزامیر آل داود است و لهجته متین و نعمتی حزین دارد ، بامن بود و بخدمت بارگاه اعلیٰ مشرف شده [تلاوت] آغاز کرد و آواز برکشید و آیتی بخواند ، اثر وجد بر حال آن پادشاه ظاهر شد و از مدامع میمونه قطرات عبرات بر روی مبارکش متقاطر .»^۱

بدین طریق اولین ملاقات افضل با نحت تأثیر قراردادن ملک انجام یافته است. افضل که هنر دوستی ملک را می بیند ، بفکر پرداختن قصیده‌ای می افتد و خود گوید :
 « روز دیگر قصیده‌ای گفتم و بخدمت بارگاه بردم ، چند بیت از آن نبشته آمد ، چه به‌غایت غر است ، وطن من در آن باب صادق افتاد و به تشریف انعام مخصوص شدم :
 پرده نیلی حجاب چشمه خور کرده‌اند

سرمه مشکین شب در چشم اختر کرده‌اند ...

افضل از ملک دینار توجه خاص یافته ، ولی ظاهراً چون اول کار ملک بوده است و هنوز دولتش قوامی نیافته و روز و شب در سفر و گیرودار تصرف نقاط کرمان بوده است و علاوه بر آن مرتباً از دربار یزد از افضل دعوت می‌کرده‌اند ، افضل بفکر مسافرت به یزد می‌افتد و ابتدا خود میرود ، در یزد او را وادار می‌کنند که زن و فرزند را نیز به یزد منتقل کند و خود گوید :

« تا اتفاق افتاد و من بنده را دو نوبت به اجبار بحضورت یزد بردند . و اگر چه از آن حضرت در احترام من مبالغت مینمودند و ما رستان بامبالغ ارتقا مسلم فرمودند ، مجاهدات و مکابلات میرفت که شرح آن متعذر است .. گفتند ای فلان .. این ساعت رجوع تو بکرمان تصور ندارد ، عیال را نقل کن .. من بنده .. جماعتی عجایز عاجز را بیزد خواند ، چه شرح توان داد که در صمیم دی ، آن عورات چه رنج کشیدند و چه بلا دیدند ، در هامون چون ما ربه شکم رفته ، در کوه چون خار بناخن بر آمده^۲ ، آنجا رسیدند نه مرده و نه زنده .. مادرم میگوید ،

۱ - عقداً العلی ص ۴۱

۲ - عقداً العلی ص ۱۰۱ در عتایی بجای خار به ناخن بر آمده مور به ناخن بر آمده ضبط شده .

هندا جزاء من لم یمت مع اخوانه . خاله میگوید :
 یاران همه رفتند و من از کس بدمی از پیش بر فتمی نه از پس بدمی
 مدتی در تمهد و مراعات اصلاح آن عجایز گذشت. »

در همین وقت بوده است که در یزد ، افضل به درد چشمی سخت مبتلا می شود
 و ظاهراً اشکالات و زحماتی دیگری نیز برای او پیش می آید .

مطلبی که باید در اینجا اضافه کنم اینست که در نسخه چایی آقای عامری ، سالی
 که درد چشم افضل عارض شده (مرداد سنه سبعین و خمسمایه) ثبت شده است . این
 ضبط اشتباه است ؛ بدلیل آنکه اصولاً افضل در سال ۵۷۰ خراجی یعنی سال ۵۷۷
 هجری از بردسیر به کوبنجان رفته و بقول خودش پنج سال یعنی تا سال ۵۷۵ خراجی
 (۵۸۲ هجری) در آنجا مانده و سپس از آنجا به یزد هجرت نموده است . بنابراین
 درد چشم او که در یزد و پس از سفر به یزد حادث شده در ۵۷۰ خراجی نمی تواند باشد و اصولاً
 توقف او در یزد بعد ازین سال بوده است . این نکته از روایت دیگر افضل در تاریخ سلاجقه
 کرمان نیز آشکار می شود و آن موقعی است که در فضیلت مؤیدالدین ریحان یکی
 از رجال معرف سیاست کرمان گفتگو میکنند و مقام او را در نظر اتابک سام در یزد بیان
 می دارد ، او گوید :

« من در خدمت اتابک یزد بودم بعد از ده پانزده سال که مؤیدالدین گذشته بود
 هیچ درس کلام اتابک سام از وظیفه شکر مؤیدالدین خالی نبود»^(۱) (این رکن الدین
 سام در ۵۹۰ در گذشته است) .

اتابک مؤیدالدین ریحان ، از کارداران بزرگ دربار طغرلشاه و پسرانش
 در کرمان بوده است و بقول افضل : او را عقل و رای کامل بود و طول و عرضی در جبهه!
 این مرد در امور سیاست شهر با اتابک قطب الدین محمد مخدوم و ممدوح افضل رقابت
 شدید داشته ؛ در زمان طغرلشاه پس از آنکه اتابک مغضوب و معزول شد این مؤید-
 الدین را لقب اتابکی دادند و دربار گاه شاه سی نهادند و چون از غایت فریبهی
 جبهه قیام و قعود بر او دشوار بود! بر آن نهادند و عقد مملکت با وی افتاد. مؤید-

الدین در اواخر کار که در سیاست شکست یافت به بهانه حج از کرمان خارج شد و به یزد رفت و آنجا ندیم اتابک رکن الدین سام شد و پس از چندی مجدداً بکرمان بازگشت و دوباره به اتابکی رسید و بالاخره در سال ۵۷۰ خراجی (۵۷۷ هـ) در سیرجان فوت کرد.

در تاریخ سلاجقه فوت مؤید الدین ریحان در ۵۷۷ هجری ذکر شده و اگر حداقل قول مؤلف یعنی ۱۰ سال را هم بگیریم بایستی افضل کرمانی در سالهای آخر عمر اتابک یعنی قبل از ۵۸۹ به یزد رفته باشد ولی چنانکه خواهیم گفت در این مورد افضل نیز تسامح نموده و در حقیقت دوره توقف او در یزد حدود ۵۷۲ خراجی = ۵۸۲ هجری بوده است. (مگر این که تصور کنیم، افضل سفری دیگر نیز در حدود ۵۸۹ قبل از فوت اتابک سام) به یزد کرده باشد.

این نکته را هم عرض کنم که در نسخه خطی عقد العلی متعلق به نگارنده، این جمله ذکر شده: «در ماه مرداد سنه سبع و سبعین و خمسمایه [خراجی = ۵۸۳ هـ]» (۱) و صحیح همین است و بنابراین بایستی توقف افضل در یزد تا سال ۵۸۴ باشد.

افضل بالاخره زن و فرزندان را برداشت و خیال عزیمت کرمان کرد. حکام یزد که اطلاع یافتند خواستند از عزیمت او جلوگیری کنند، خصوصاً علاء الدوله پسر اتابک سام وعده و وعید فراوان بمال داد ولی افضل نپذیرفت و به بهانه اینکه «این عجایز را آب و هوای این خطه موافق نمی افتد» گفت: اینها را به کرمان میبرم و باز می گردم. ولی از طرف حکام دستور داده شد که خود او را باز گردانند و قرار بر این بود که انشاء و سمت دبیری در گاه پادشاه را باو بدهند.

خواجه مجدالدین درین باره با افضل گفتگو کرد ولی افضل نپذیرفت، اما کارپیش نرفت؛ ناچار بایکی از زنان متنفذ کرمانی که در اتابک بی اندازه مؤثر و ذی نفوذ بوده است و بقول افضل:



« از وی همت و حوصله بر هزارمرد مقدم است و در حق من بنده دنیایی عجب داشت ... قصه حال باوی بگفتم ، در باب من شفاعت کرد و گفته ، والدهاش در کوبنان رنجور است ، یکماه او را رخصت نباید داد تا هم بر قور باز سر خدمت آید »

در حقیقت افضل توانست بدین حيله و بهانه يك ماه مرخصی بگیرد و عازم کرمان شود . (این زن متنفذ کرمانی در یزد شاید یکی از دختران سلاطین سلجوقی و یا از بستگان اتابک محمد^(۱) بوده است که بعقد امرای یزد در آمده بود) ، افضل در این مورد و وصف الحال خود قصیده‌ای مفصل بعربی سروده است که مطلع آن اینست و تمام قصیده در عقد العلی ثبت شده :

خلیای از معتُ الترحل عن یزد
و کم ای بکرمان الکریمه صاحب
و خلفت قلبی عند من بره عندی
یکاتبنی کتباً نخبر عن وجدی ...

« پنجم ماه محرم سنه اربع وثمانین (۵۸۴ هجری) به کوبنان رسیدم » .^(۲)
درین وقت ملک دینار بجیرفت رفته بود ، افضل وسایل کافی برای این سفر نداشت و ناچار در کوبنان ماند . در همین وقت بود که بفکر نگاشتن تاریخ عقد العلی افتاد .

افضل عقیده داشت که قدر کتاب او را درین ایام سه تن میدانند : یکی صدر جهان قوام الدین وزیر ملک دینار ، دوم جمال الدین وکیل در و نایب پادشاه و نفر سوم نورالدین ملک العلماء که از دانشمندان عهد بوده است .

افضل در زمان قوام الدین مسعود بن نظام الدین کیخسرو وزیر از مقر بین درگاه او بوده است . نباید فراموش کرد که دروغای زمان اولاد طغرلشاه و فقرت سلاجقه کرمان بقول افضل « اکثر ابناء شرف و انشاء نعم و اهل بیوتات و معارف یا به کزاف

۱ - بدایع الازمان ص ۸۴

۲ - عقد العلی ص ۱۰۶

شهید شدند و یا سنت فرار^۱ بجای آوردند. از خاندان آل کسری «صدر کبیر نظام - الدین کیخسرو مانده بود و پسرش قوام الدین»^۲ که اینان نیز از بیم آسیب زمان به بم و از آنجا نیز چند گاهی به سیستان رفتند و در آنجا مقام یافتند و نظام الدین در سیستان بمرد.

پس از آنکه ملک دینار بر کرمان تسلط یافت، قوام الدین از سیستان به بم بازگشت و سپس منصب وزارت کرمان یافت. افضل در زمان جوانی از دست پروردگان قوام الدین مسعود بن کیخسرو وزیر بوده است و خود گوید:

«من بنده و قتیکه شاخ شباب رطیب بود و کسوت جوانی قشیب، سلمان خدمت و حسان مدحت آن صدر جهان بوده ام و جناب رفیع اومحط رحل علما و جلساء او کتب، و خیر جلس فی الزمان کتاب ... هر وقتی من بشعری کودکانه ثنائی گفتمی، احسان فایض آن صدر جهان دام ظلّه بر مقتضی طبیعت کریم خویش مرا غریق مواهب خویش گردانیدی.»^۳

و سپس قصیده‌ای مفصل بزبان عربی در مدح وزیرانشاد میکند که مطلع آن اینست (تمام آن در عقد العلی ضبط شده)^(۴)

احادی غیرها روحی هدیه الیک اسوقها فقفا المطیة

ظاهراً بعد از قوام الدین وزیر و دیگرگون شدن کارها، افضل در دربار ملک دینار نیز نوائی ندیده است. فقط در (المضاف) که آنرا در خصوص وقایع بعد از ۶۰۵ هجری تألیف کرده نامی از محمد بن صلاح کرمانی می‌برد که از او جانبداری می‌کرده است.

این رکن الدین محمد بن صلاح الدین (رکن الدین صلاح کرمانی) ابتدا در دستگاه ملک دینار نیز وزارت داشته و یکبار بسعایت مخالفین؛ مورد مصادره قرار گرفته و به زندان ملک دینار رفته و بالاخره بوساطت یکی از امرای خراسان که

۱ - الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین ۱

۲ - عقد العلی ص ۸۳

۳ - عقد العالی ص ۹۳

۴ - عقد العالی ص ۹۴

در خدمت ملک دینار بوده است (جمال‌الدین حیدر بن ابراهیم) از زندان آزاد شده است. بعدها در سال ۶۰۰ هجری بوزارت اتابک سعد بن زنگی نیز رسیده و ظاهراً در غوغای کرمان وزارت این نواحی را یافته است.

بدین معنی که در زمان عجمشاه پسر ملک دینار که امیر نظام‌الدین محمود شبانکاره‌ای به کرمان دست یافت (حدود ۵۹۸)، این رکن‌الدین نایب او در کارها بوده است. در این وقت عجمشاه بر نظام‌الدین دست یافت و او را دستگیر ساخت و چون مردم از ستم و ظلم نظام‌الدین شکایت داشتند و درخواست قتل او را می‌کردند عجمشاه برای تسکین مردم، یکی از عجیب‌ترین کارهای دیکتاتور مآبانه را کرد یعنی مرد بدبختی را بجای نظام‌الدین شبانکاره‌ای در صبحگاهی اعدام کرد و نظام‌الدین را در جایی پنهان نمود، چه از اتابک سعد زنگی بیم داشت. چندی بعد اتابک سعد به کرمان لشکر کشید و عجمشاه، نظام‌الدین را سالم‌آلود و تحویل اتابک داد و بالنتیجه خود نجات یافت. در همین ایام؛ افضل دچار گرفتاری تازه‌ای از جهت موقوفه مختصری که در اختیارش بوده میشود و محکوم جریمه میگردد ولی بواسطت صلاح‌الدین نجات می‌یابد. خود در المضاف گوید:

چند کورت دیدم که بیچاره‌ای بخدمت وی [رکن‌الدین] مبیوست گریان
و نالان، و آن خداوند مال او بر خود گرفته است و او را خلاص داده، و از آن جمله
یکی منم که از جهت وقفی که بدست دارم هر به دوسه روز چیزی میخواستند
وده دینار و یانزده دینار رکنی حواله میکردند و من به حبه‌ای درمانده بودم،
و آن خداوند کار، حرس‌الله ظل دولته، بر من ابقا میفرمود و رخصت نداد که
حبه‌ای از من بزیان شد. اگر شکر آن یک نعمت از نعمتهای آن خداوند گزاریم
هرگز از عهده آن بیرون نیاییم.

این وهن ظاهراً در زمان تسلط ملوک شبانکاره روی داده که کرمان در کمال آشفتگی بوده است.

افضل با اینکه از منشیان بنا
همه کرمان و بم و سیرجان و جیر
از مال دنیا اندوخته‌ای نداشت چ
ان و مقربین پادشاهان متعدد، و معروف
خراسان بوده است؛ در تمام عمر
کرمان امکان ماندن در این شهر

نیافت و اگر هم مختصر ذخیره‌ای داشت در انقلابات این ناحیه و قنوت سلجوقیان از میان رفتن و کثرت عیال نیز موجب آن شده بود که او آخر عمر را به فقر و فاقه بگذراند و خود نیز در مقدمه عقد العلی اشاره‌ای باین معنی دارد که گوید: کربت غربت و مفارقت وطن با کثرت عیال و تقلب احوال بامن هیچ نگذاشته بود ...

از این تاریخ بی‌مد از احوال او اطلاعی نداریم، فقط در تاریخ سلاجقه کرمان گفتگوئی از ملاقات و مجلس مشاعر او با اتابک سعد بن زنگی پیش می‌آید که احتمال دارد این ملاقات در کرمان و طبیعاً هنگام لشکر کشی اتابک صورت گرفته باشد.

آنچه که مسلم است اتابک سعد بن زنگی یک لشکر کشی در سال ۵۹۹ هـ بکرمان کرده و بار دیگر در سال ۶۰۵ خود بر اثر شکایت مردم بکرمان آمده است و باغلب احتمال این ملاقات شاید در همین سال صورت گرفته باشد که اتابک با امتحان قریحه ادبی افضل نیز در آن مجلس پرداخته است.

بعد از این تاریخ از احوال افضل اطلاعی نداریم، المضاف در سال ۶۱۳ تألیف شده؛ ولی احتمال نمی‌رود که افضل بعد از آن تاریخ، سنین زیادی عمر نموده باشد. از سال ۵۶۵ هـ (سالی که افضل به ندیمی ارسلان شاه رسیده بود) تا سال ۶۱۳ هجری (سال تصنیف المضاف الی بدایع الزمان) تقریباً ۴۸ سال می‌شود، اگر تصور کنیم افضل که در آن وقت بمنصب ندیمی و هم مجلسی شراب پادشاهی مثل ملک - ارسلان افتخار یافتند باشد نباید قاعده کمتر از چهل سال داشته باشد و باز حدس بزنیم که عمر او نیز از حدود هشتاد سال تجاوز نکرده باشد، سال وفات او نباید پرمتاخرتر از سال ۶۱۵ هجری باشد. یعنی افضل، المضاف را در سالهای آخر عمر نوشته باشد. علاوه بر نویسندگی و مهارت در انشا، افضل در شعر و قدرت طبع آزمائی نیز از سرآمد شعرای آن عصر شمرده می‌شود. متأسفانه از او شعر زیادی در دست نیست ولی از مجموعه اشعاری

افضل
وشاعری

که در کتب او: عقد العلی و المضاف، و همچنین در تاریخ سلاجقه آمده است، احاطه و

تسلط او بر فنون ادب فارسی بس آشکار و نمودار است .
 از امهات قصاید او ، قصیده ایست در مدح ملک دینار به تشبیب و صف شب :
 یرده نیلی حجاب چشمه خور کرده اند
 سرمه مشکین شب در چشم اختر کرده اند
 وه که نقاشان شب بر سقف تاج لاژورد
 از بدایع خرده کاریهای بی مر کرده اند
 بر جبین زهره سمط در زیر وین بسته اند
 وزمه نو حلقه در گوش دوپیکر کرده اند
 این بریدان کواکب بوده رهن بر خلیل
 در ره صورتگری تعلیم آذر کرده اند
 بر ملک انجیل میخواند مگر هر شب مسیح
 وین چراغ بی شمار از بهر آن بر کرده اند
 خرگه شب را به شمع اختران آراسته
 بر مثال حضرت سلطان اکبر کرده اند
 بوالمظفر خسرو عادل ، عماد الدین حق
 آنکه ملکش حارس دین بیمبر کرده اند
 پادشاه خضر دانش ، کز فتوحش اهل عصر
 وضع تاریخی چو تاریخ سکندر کرده اند
 سایه یزدان کز اهل دین به معیار خرد
 طاعتش با طاعت یزدان برابر کرده اند
 زیر کان درشش جهت تاسیر حکمش دیده اند
 چار تکبیر فنا بر ملک سنجر کرده اند
 تا ترا در صدر ملک چاربالش داده اند
 حاسدان از غصه خود را وقف بستن کرده اند

که غلامان سرایت خون خاقان خورده‌اند
 که و شاقان سلاحت قصد قیصر کرده‌اند
 هر کجا براسب کوشش زین نصرت بسته‌اند
 زیر پالان هزیمت خصم را خر کرده‌اند
 در کمال مملکت هستی سلیمان دوم
 زین سبب دیو و پری رایت مسخر کرده‌اند.

شعر افضل در سبک خراسانی و در کمال استحکام و جزالت است تا حدی که خود نیز در چند مورد قدرت طبع خود را - برخلاف معمول - ستوده است ، مثلاً دربارهٔ رباعی که در مدح ملک دینار گفته چنین گوید : مختاری شاعر [عثمان بن محمد غزنوی] کوتا بنگردد که من بهتر گفته‌ام یا او در مدح سلطان بهرامشاه : بیت [از مختاری] :
 تا پیاموزند شاهانی که زر بخشند و سیم

رسم جان بخشیدن از سلطان دین بهرامشاه

من گفتم مجانس :

با دولت سفت رولقی با دینار	زد تیغ ملک بر دل دشمن دینار
جان می بخشد خسرو عادل دینار	گر می بخشند پادشاهان دینار

از بهترین قصاید او ؛ ترصیعی بوده است که در وقایع انقلابات و فترات بیست - سالهٔ سلجوقیان گفته است و متأسفانه آن قصیده در دست نیست و فقط يك بند از آن را داریم ؛ خود گوید :

« من در اتنا ، نوایب و سوز مصایب کرمان پیش از هجوم غز ، قصیده‌ای ترصیح گفته‌ام و مخلص با زمدح مصطفی صنوات الله علیه کرده ، يك خانه از آن ترصیح لایق این سیاق است ، مگر رشد :

[دستبرد غم]

دستبرد غم چو می بینی ، چه پرسی سر گذشت ؟

پایمال محنتم ؛ زان ؛ اشکم از سر در گذشت

۱- این رباعی را افضل زمانی سروده است که ملک دینار ، سرهنگی را که بصورت او تبر افکنده بود مورد بخشش قرار داد .

نیم طشت فرش اغبر؛ تا لبالب شد ز خون
 عکس موج او؛ ز طاس قبه اخضر گذشت
 لشکر ضحاک شد؛ در شهر کرمان خیمه زد
 چتر افریدون عدل از خاک کرمان بر گذشت
 از دوام بیم شد؛ بام قصورش جای بوم
 تا همای عافیت پربد و زین در؛ در گذشت
 روز راحت رادرین تاریخ «شدخوش» گفته ایم
 بس که غارت را بماهر روز و شب لشکر گذشت
 صبح را شد چهره زرد و شد شفق را اشک سرخ
 زین سیه روئی که بر مردم درین کشور گذشت
 یارب آخر چند ازین یارب که از ماهر سحر
 بی سخن بر سمع صدر و سید و سرور گذشت^۱
 اشعاری که از افضل در بدایع و در عقد العالی و المضاف آمده؛ چندان زیاد نیست
 که بتوان جزئیات سبک ادبی او را تشریح کرد.
 محمد بن ابراهیم در تاریخ سلاجقه کرمان در باره قدرت طبع افضل داستانی از
 ملاقات او با سعد بن زنگی میآورد که چنین است:^۲

«افضل الدین ابو حامد احمد بن حامد که معروف است به افضل کرمانی، و
 دیب اتابک محمد بن اتابک بوزقش بود و در محفل پسران طغرل شاه رتبت چلبوس
 داشته و فضل و فهم او بعدی بود که وقتی در مجلس اتابک اعظم اتابک سعد
 بن زنگی او را امتحان کرده اند که در عدس و ماش و نخود و برنج شعری بدیده^۳
 گوید، او بی تفکری تام این دوبیتی انشا کرده معروض داشت:

۱ - بدایع الازمان ص ۳۰

۲ - تاریخ سلاجقه ص ۹۳

رباعیه

تا حال عدس شکل شبیخون آورد
غلطان چون خود ز چشم من خون آورد
سودای دو چشم ماش گون تو مرا
از پوست بر لچ وار بیرون آورد .

احتمال می‌رود چند بیت از قصیده‌ای نیز که در تاریخ سلاجقه در مرگ ملک-
ارسلان (ممدوح افضل) آمده است از افضل باشد، چه هم با سیاق شعر او موافق است
و هم روابط افضل و ملک، مؤید این معنی است و هم اینکه صاحب تاریخ سلاجقه جای
دیگر نیز شعر افضل را تحت عنوان یکی «از افضل کرمان» نقل کرده است. محمد بن
ابراهیم گوید: یکی از افضل کرمان در مرثیه ملک ارسلان قصیده‌ای نظم کرده، چند بیت
آن اینست:

ای ماه و خور بر آن رخ زیبا گریسته
سرو چمن بر آن قد و بالا گریسته
ای از صف ملایک غوغا بر آمده
بر مقتل تو کشته غوغا گریسته
ای دیده ولایت بی تو شده ز دست
پشت دین و پهلوی دنیا بتو قوی
دین هست بر تو بر سر دنیا گریسته
دستش بریده باد که آن تیر بر تو زد
ملکت ندیده بر سرت آنجا گریسته ...

افضل نه تنها در شعر فارسی، بل در ادب عرب نیز تبحر داشته و نمونه آن با
آوردن امثال و ضرب عربی در عقد العلی و بدایع آشکار است. علاوه بر این دو قصیده
مفصل و رشیق؛ بزبان عربی از خود در عقد العلی ضبط نموده است که یکی در مدایح
قوام الدین مسعود وزیر ملک دینار و دیگری قصیده‌ای وصف الحال خود سروده است

و هر دوی این قصاید در عقد‌العلمی به چاپ رسیده است.^۱

نکته دیگری که شاید کمتر کسی متوجه آن شده باشد، آگاهی
و بصیرت افضل در طب بوده است. در عقد‌العلمی چند جا اشاراتی
در این مورد به چشم می‌خورد، یکی در مورد قربت خود با اولاد

افضل
و طب

طغرل شاه گوید:

« بحکم آنکه مرا معایش بسیار فرموده بودند و شروع در مدارس و مارستانان
کرده مرا تکلیف اعمال نمودند. »^۲ باز هنگامی که به یزد مهاجرت نموده است،
در مورد رعایت ملوک آن ناحیه از او گوید: « از آن حضرت در احترام و توقیر من
مبالغت مینمودند و مارستان بامبالغ ازتفاع مسلم فرمودند »^۳. بدین طریق معلوم است
که وسایل طبابت او را فراهم میساخته‌اند.

علاوه بر این دو مورد، جای دیگری اصولاً اشاره صریحتر دارد و آن هنگامی
است که مجدالدین از طرف اتابک یزد نزد او آمده و او را از عزیمت به کرمان منصرف
ساخته پیشنهاد میکند که در یزد بماند، هم دارالانشاء را با او میدهند و هم طبابت خاصه
پادشاه را، خود گوید:

« گفت [مجدالدین] اشارت پادشاه چنین است که این عمل را تقدیمانی و
چون قربت انشاء و اختصاص طبیبی جمع شوند، همگی این حضرت تو باشی..
من این حکایت بگفتم که، مردی چند سر دراز گوش خرید تا بر آن کاری
و قوتی بدست آورد، بیامد آن کارنداشت و دراز گوشان سقط می‌شدند، او را
گفتند ترا طالع دراز گوش داشتن نیست، دراز گوش بیاید فروخت و شتر
خرید، گفت آری، از آنچه در پیش داشتم بسیار راحت دیدم تا آنچه از پس پشت

۱ - عقد‌العلمی ص ۹۴ و ص ۱۰۵

۲ - عقد‌العلمی ص ۹۷

۳ - ایضا ص ۱۰۰

خواهد بود سود بینم ۱ در حضرت یزد . مظنه فراغ و آسایش طبیعی است و من از آن برین صفت ملولم ، عمل انشاء که منشأ رنج و عنا و کد است و شب نخفتن و روز نیاسودنست ، چون خواهم بود ؟ پس کار از مراسلت با مشافهت افتاد . اتابک هر شب من بنده را می خواند و این معنی میگفت و خطاب از حکیم یا منشی میکرد ، و من هر لحظه عذری می نهادم . ۱۴۰

در یزد با اینکه دو مقام و جاه و بقول امر وزی ها دو پست نان و آب دار باو می - دادماند ، سعه صدر و بی نیازی طبیعی ، او را از قبول این دو مهم باز داشته و حتی در این مورد خود گفته است :

از وزیر بترسم و وزیری نکنم میرم ز گرسنگی و میری نکنم
با آنکه دو جاه است و دو حضرت در یزد در قهر دو بنر من دیرری نکنم

بسیار احتمال دارد که دعوت ملک دینار از افضل ، هنگامیکه قلعه راور را گشوده و زخمی شده بود ؛ نیز بیشتر برای استفاده از اطلاعات طبیی او جهت معالجه صورت و خونریزی زیر چشم خود بوده و افضل خود نیز باین نکته در هنگام ملاقات اشاره ای دارد و در عقد العلی گوید :

« در آن حالت که عارضه زخم مبارک رسیده بود از بنده می پرسید شاید که گوشت خورم ؟ من بنده گفتم که اگر دوسه روز احترام فرمایند شاید ، تا قوت خون کمتر شود و ورم ساکن گردد . خواه ای از خواجگان در گاه مبارک ایستاده بود ، گفت ای خداوند اگر کباب کنند و بوی آن به مشام اشرف رسد و نخورد همانا صواب باشد ؛ بر فور جواب داد ؛ آری ، من کباب بیورم و تو بخوری !

از شرح حال افضل بیش ازین چیزی نتوانستم کرد آورد . پس ازین به معرفی کتب او و سایر منابع تاریخ کرمان خواهیم پرداخت .